

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

پیکان بنوال
۳۰ جنوری ۲۰۱۴

ماتویست های افغانستان، دچار آشفته فکری!!

بخش دوم

آقای ماتویست از این لحظه به بعد به همان جای اولش بر می گردد و تکرار می کند که داکتر فیض شهید چه کرده و چه افکاری داشت و در بسا جاهائی از نوشته اش هر گروپ و دسته ای را که سراغ دارد می کوبد و عقده گشائی می کند؛ بدون این که یکبار از گذشته خود و یا خودشان حرفی بگوید که کجا بودند و چه می کردند تا این که در اخیر صفحه چهارم و قسمتی از صفحه پنجم نوشته شان نقل قولی را گویا از اکرم یاری شهید است آورده اند، قبل از این که من سؤالی مطرح کنم سراغ نوشته ای می روم که در سایت "پیام آزادی" زیر عنوان "سی امین سالگرد شهادت رفیق اکرم یاری" ماتویست ها نشر کرده اند، در آن می خوانیم:

"بعد از کودتای خلق و پرچم، رفیق اکرم یاری تمام اسناد و به ویژه **{به ویژه}** آن اسنادی را که خود نوشته بود یا بخارج **{به خارج}** از جاغوری انتقال داده و یا در همان منطقه دفن کرده بود. و از رفقای آن زمان بدبختانه هیچکس **{هیچ کس}** زنده نمانده است که بتواند بگوید، این اسناد در کجا شده اند.

بعد از شهادت رفیق اکرم یاری در سال های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ برخی کوشیدند تا اسناد تهیه شده به دست این رفیق گرامی را بدست **{به دست}** آورند اما دلایل متعددی وجود داشت که این کار را غیر ممکن میساخت **{می ساخت}** " صفحه ۲۵ "

"ماتویست های افغانستان دلو ۱۳۸۷."

نقل قول بالا از شماسست آقای ماتویست، لطفاً بگوئید، شما که نقل قول یاری شهید را آورده اید، از کدام اثر شان است، صفحه چند و شما آن را از کجا به دست آورده اید، قبلاً گفته اید با وجود تلاشهای که شده نتوانسته اند اسناد را به دست آورند و درضمن از رفقای آن زمان هیچ کس زنده نمانده!!!

نویسنده زیر عنوان "پیکان بنوال جنازه **{جنازه}** جاسوسان هرزه راشستشو **{شست و شو}** میدهد **{می دهد}**" درابتداء مقدمه ای چیده و نتیجه دلخواهش را گرفته و از این که من گفته ام؛ سؤال کردن حق همه است شاکی است، از شما می پرسم مشکل تان چیست و در کجاست؟ با پورتال «افغانستان آزاد-آزاد افغانستان» یا باسؤال کردن و یا سؤال کننده؟ تا جایی که من فهمیده ام شما با پورتال آزادگان مشکل دارید و می خواهید هرکی سؤالی دارد از طریق ویبسایت های خودتان مطرح کند. چه فرقی می کند اگر از جایی دیگری باشد شما پاسخ بدهید، فحش نه.

آقای "پغمانی" که شما او را نام دیگری از "موسوی" می گوئید، به تاریخ ۲۹ جولای ۲۰۱۳ سؤال کرده بودند که به چه دلیل "پولاد" نام مستعار کسیست که کوره های آزمایش را نپیموده و موقف روشنی در جنبش چپ ندارد؛ وحالاشده "ستالین". شما این مقاله را بخوانید متوجه می شوید که هیچ کلمه درشتی به کار نبرده؛ خوب بود اگر جوابی داده می شد و مستدل می بود نه آن جوابی که داده شده، پر از اتهام و نام گذاری. بعد از آن چه انتظار دارید؟.

آقای مائویست! اگر شما بخش اول و دوم نوشته میرویس "ودان محمودی" را با دقت و بیطرفانه از نظر بگذرانید، درمی یابید که او کاملاً در موقعیت درست قرار دارد و حرفهایش را منطقی بیان داشته، نه برای تأیید خودش در رابطه به جنبش چپ. او از منتقد خواسته تا انتقاد کند، اما سازنده، چراغی را بیفروزد که راه را روشن کند نه این که دهن باز کند و فقط بگوید. میرویس در بخش اول نوشته اش "فرمانبرداران ارتجاع و سرمایه در صدد بدنامی رهبران جنبش مقاومت ملی افغانستان" "تاریخ نشر ۱۴ مارچ ۲۰۱۳" می نویسد:

"مهمترین مسأله در نقد و انتقاد اصلاح کردن است و انتقاد زمانی ارزش دارد که به وسیله آن بتوانیم گفتار و رفتار کسی را اصلاح کنیم. شخص منتقد باید خودش از آزمون مبارزه موفق بدر آمده باشد و دارای یک شخصیت منضبط و ارزشهای مبارزاتی برخوردار بوده و از شناخت توده ها نیز برخوردار باشد" به ادامه آن در باره "سازمان رهائی"، شهید داکتر فیض و مینای شهید به تفصیل نوشته و دلایلیش را آورده. چه جوابی داده شده؟ زینده بود اگر در مقابل او استدلال می شد و دلایلی آورده می شد که شخصیت منتقد را و سابقه او را بیان می کرد، نه این که فحاشی می کردید و او را ناگزیر به جواب مشابه کردید و حالا از وسط نقل قول می کنید، ایکاش با حوصله و احساس مسؤلیت بنویسید تا باشد که؛ سیه روی شود هر که در او غش باشد.

در بخش دوم نوشته اش در باره "ساما" و شهید قهرمان مجید "کلکانی" نوشته و هیچ انکاری هم نکرده که بودند عده ای که تسلیم شدند و دلایلی هم آورده، بیان این مطالب بدون این که اسمی از کسی برده باشد چرا به شما برخورد؟ نکند ریگی در کفش دارید که توان جواب دادن ندارید و تاپه زده اید و نامش را با انواع ایزم ها گره زده اید، در ضمن او را متهم به جاسوسی چند کشور کرده اید، بدون سند متهم کردن به نظر شما درست است؟ اگر می خواهی پراکنده گوئی کنی به جایی نمی رسی. شما مدعی شده اید که میرویس نسبت به مجید شهید اهانت می کرد و این شما بودید که او را مانع شدید، محترمانه یکی از نوشته های او را که حاوی چنین حرفی و مضمونی باشد نشر کنید. برای مدتها مضامین ودان محمودی در سایت "پیام آزادی" نشر می شد که آخرین مضمون ایشان "برگی از خاطراتم در روز سوم حوت" ۳ می ۲۰۱۱ و مضمون قبلی او "سخنی با یک زن مبارز افغان" ۷ اپریل ۲۰۱۱ می باشد. من به خاطر ادعای شما تمام مضامین او را خواندم، در هیچ یک از نوشته هایش ندیدم که مذمت زنده یاد "کلکانی" را کرده باشد، شما چطور ثابت می کنید؟ ببینیم و تعریف کنیم!!

به ادامه حملات همیشگی و سخنان غیر مسؤولانه شان دوام می دهد و می گوید، این که خالقداد از یک میهن فروش و جاسوس "منظور موسوی است" دفاع می کند چه فرقی می کند که سامانی بوده یا نبوده. پس شما که قبلاً نوشته اید او "خالقداد" سامانی بوده برایتان مهم نیست که چه گفته اید؟ یعنی می شود به حرفهای فعلی تان اطمینان کرد؟ و یا این که فردا خواهید گفت مهم نیست ما چه گفته ایم! خوب شما می توانید این ادعا را ثابت کنید که موسوی و یا خالق داد تسلیمی بوده اند و یا جاسوس و وطن فروش؟ اسناد تسلیمی ها را که آقای پولاد در "سایت پیام آزادی" به نشر سپرده اند، (که سؤالیست، این اسناد به دست شما از کجا رسیده، قاعدتاً باید این اسناد یا در خاد پرچمی ها می بود و یا نزد کسانی که در رهبری ساما بودند؛ شما چطور به دست آورده اید؟) من اسمی از اینها نه دیدم. پس شما به رویت کدام سند و یا اسناد ادعا می کنید؟ طفره نروید، بیجا و بی مورد کلمات و اصطلاحات سیاسی را آلوده نسازید، با آرامش فکری جواب بدهید. شما عنوان این بخش نوشته تان را گذاشته اید "پیکان بیوال جنازه {جنازه} جاسوسان هرزه را شستشو {شست

و شو { می‌دهد } می‌دهد" من در صدد تطهیر کسی نیستم، اما شما پاسخ گو هستید که جاسوسان هرزه را با سند معرفی کنید.

آقای مائویست با کنایه های بچه گانه حرف می زنید، کاش شما هم قصه های هزار و یکشب و کلیله و دمنه را می خواندید و هضم می کردید و بهره می گرفتید، از دانش سیاسی می آموختید که رهبران سوسیالیزم علمی دانش شان را رهنمای عمل گفته اند، نه این که طوطی وار تکرار کنند. بخش اعظم نوشته این آقا تکرار همان مطالبیست که بارها گفته اند و خسته نشده اند، اما جواب به آنچه سؤال شده نداده اند. آقای مائویست! سازمان جوانان مترقی که شما اینک مدعی میراث خواری آن هستید، و ادعا دارید که معرف و بنیان گذار اندیشه های مائو در افغانستان یاری بوده و او بنیاد این سازمان را گذاشته اولاً ثابت کنید، بعد درباره راهپیمائی صدرمائو حرف بزنید. چی ربطی دارد؟ آنجا حزب کمونیست چین سازمانده راهپیمائی بود و توان رهبری را داشت، اما سازمان جوانان مترقی با تأیید تاریخ و صحنه گذاری آقای «پولاد» که قابلیت سازماندهی این سیل خروشان را نداشت و با یک ضربه از هم پاشید، مصدر چه خدمتی شده؟ و از نامهای مستعار لنین و مائو و... یاد آوری می کنی به چه مناسبتی؟ می خواهید افاده کنید که یاری با نام مستعار فعالیت می کرد و می نوشت، حالا که هیچ خطری او را تهدید نمیکند با چه نامی؟ لطفاً شعار ندهید وضعف خود را با آوردن نقل قولها نپوشانید. من روی یک مسأله تاریخی مربوط به کشور خودما "افغانستان" انگشت گذاشته ام، در همین محدوده صحبت کنید، پراکنده گوئی و معلومات اضافی لازم نیست بدهید، کتاب خواندن خوب است، اگر به عنوان رهنا باشد، جزء کرکتر و شخصیت انسان گردد، نه این که کورکورانه و بیجا آن را باز گو کنیم. شما چرا خود پیرو خط یاری نبودید؟ و اگر مدعی هستید که بوده اید، نام سازمان و حدود فعالیت و شعار هایتان چه بوده؟ سرراست جواب بدهید، در این نوبت من نسل جوان را مخاطب قرار می دهم و می خواهم جواب را شما بدهید.

حالا بیائید قبول کنیم "س.ج.م" شعله جاوید را رهبری می کرد و فرموده شما یاری رهبر این سازمان بود، آیا این حق را داریم که سؤال کنیم؛ دستاورد این سازمان چه بود؟ چه فعالیتی در جهت سازماندهی جنبش کرد؟ در پروسه جنگ آزادیبخش مردم افغانستان چه کار نامه ای دارد؟ نتیجه ملموس آن چیست؟ شما و یا هرکس دیگری که در موقعیت شما قرار داشته باشد جواب بدهید، عده ای که در سازمان مطرح بودند، جدا شدند، داکتر صادق "یاری"، داکتر هادی "محمودی"، داکتر فیض؛ پس کی ماند؟ راه اکرم یاری را کی و یا کیها تعقیب می کردند؟ شما که نبودید، و یا تا حالا کسی جوابی نداده.

آقای مائویست که عشق دارد تا نقل قولها را طوطی وار تکرار کند و مثل هائی بیابورد در بخش سوم نوشته اش چنین آورده:

"مضاف بر این آیا سازمان جوانان مترقی جنبشی را که به اینصورت دردل توده ها در دانشگاه {کدام دانشگاه؟ در افغانستان که تا آن زمان دانشگاهی وجود نداشت} و مدارس {مدارس یعنی چه؟ مگر نه این که در افغانستان نام مدارس تنها آن مکاتبی را پوشش می داد که در آن مسایل دینی تدریس می گردید؟} کشور ریشه میدوانید {می دوانید}، باید سیاسی میساخت {می ساخت} و یا در همان حدود خواستهای محصلین {محصلان} و متعلمین {متعلمان} {آیا آوردن این جمع مذکر مبین زن ستیزی نویسندگان مائویست است که به هزاران دختر را یک قلم نادیده گرفته و بدان وسیله به صورت غیر مستقیم ادعای خلقی - پرچمی ها به خصوص دومی ها را که گویا آنها یگانه نهادی بودند که بین انانث کار سازمانی نموده اند، صحنه گذاشته اند و یا این که به اساس نادانی و بی توجهی چنین ظلم عظیمی را در قبال زنان آزاده و پیشگام جنبش شعله ئی مرتکب شده اند؛ که اگر چنین است می توانند بنویسند چه وقت یاد خواهند گرفت تا درست بنویسند و در ثانی آیا بهتر نخواهد بود تا قبل از نوشتن اندکی سواد نیز بیاموزند تا من نوعی مجبور نباشم حین بحث با آنها غلط نامه نوشته های شان را نیز با رنگ سرخ تقدیم خوانندگان نمایم؟} نکه میداشت {می داشت}"

شما کاملاً حق به جانب هستید باید سیاسی می ساخت. آیا سیاسی ساخت، واقعاً به اطراف واکتاف کشور فعالیت سیاسی صورت گرفت، اگر جایی را شما سراغ دارید، بگوئید. اما تلاش برای شرکت در اتحادیه محصلان را من به خاطر دارم و همه کسانی که از آن دوره هستند به یاد دارند، شما از آقای پولاد پرسید. درست در همین موقع طرفداران "پس منظر تاریخی" و ادامه آن کمیته اساسی پوهنتون بود که اتحادیه را تحریم کردند و تأکید می کردند که کار باید در روستا ها و در بین مردم باشد نه مبارزه برای شرکت در اتحادیه ای که هدیه دولت ظاهرشاه است.

آقای محترم! اگر به راه اندازی تظاهرات شعله جاوید تحت رهبری "س.ج.م" بوده و آنهم برای آشنائی با "م.ل." بدون این که برنامه ای داشته باشد، مقایسه آن با روسیه و چین نا درست است؛ در روسیه بلشویکها رهبری را در حالی به دست داشتند که از توان آن نیز برخوردار بودند، هکذا در چین، در افغانستان چه؟ به کدام سمت این جنبش رفت و فعالیتهای سازمان دربخش انسجام و سازماندهی این جوانان چه بود؟ قرار توضیحات شما هر گروه و دسته ای که از بیکر سازمان جوانان مترقی جدا شدند یا اپورتونیست بودند یا اکونومیست و یا خائن، پس هزاران جوانی که به این گروهها تعلق داشتند و کشته شدند خونشان مباح بوده و دست خلقی و پرچمی درد نکند که کجروان را کشته اند!!! و آنانی که وابسته به این سازمانها و تشکل ها نبودند به درک.. فقط شهید این جنبش اکرم یاری بوده، چون پیروان خط یاری وجود نداشته و ندارد، تنها خودش..... از گفته های شما می شود نتیجه گرفت، سازمان جوانان مترقی جنبش را به راه انداخت اما غیرمسئولانه آن را رها کرد، شما بگوئید تکلیف این هزاران جوان چه بود؟ و امروز اگر کسانی تلاش دارند تا خود را وارثان حقیقی راه یاری معرفی کنند و تمام عظمت شعله جاوید را مدال افتخار بسازند و به دروازه شکسته سازمان جوانان مترقی بیآویزند تا هرکی به اندازه توانمندی خود بهره ببرد؛ باید مسؤولیت آن را به عهده بگیرند و با حوصله مندی و برخورد تاریخی جواب بدهند، نه با دشنام و تاپه زدن. آقای مائویست تهمت جاسوسی زدن راه فرار از جواب دادن است، نه خود جواب. شما بهتر است از گفته های یاری فیض بگیرید:

"رفیق اکرم یاری، حفظ متحدین و عناصر انقلابی، وطن پرست، مترقی و ضد امپریالیزم و ضد ارتجاع را بمثابة **{به مثابه}** میراث گران بهائی که طبقه **{طبقه}** ما برای آزادی **{مگر پرولتاریا تنها برای آزادی مبارزه می کند؟}** به آنها نیاز دارد، در طول زندگی ثمر بارش عملی ساخت و بما **{به ما}** یاد داد که دوستان و دشمنان تان را در حلقه های مختلف رده بندی کنید. امپریالیزم را در مرکز هسته **{هسته}** دشمنان تان قرار دهید، ارتجاع را در ردیف بعد آن. و بهمین **{به همین}** ترتیب دوستان تان را. او به ما یاد داد که بر مخالفین **{اگر بر زنها تهمت زدید اشکالی ندارد!!!}** تان تهمت نبندید، برای خرد ساختن آنها به اتهام و افترا **{افتراء}** توسل نجوئید، آنها را آماج حملات شخصی قرار نه دهید **{ندهید}**. و از همه مهمتر به دشمنان خلق و دستگاه اطلاعات امپریالیست ها معرفی نکنید، با پولیس مخفی دشمن و عوامل ارتجاع سر همکاری را نگیرید، بطور **{به طور}** غیر مستقیم برای عوامل ارتجاع خبر چینی نکنید....." تأکید در بالا از من است. نقل شده از صفحه ۲۷ پارگراف دوم. سی امین سالگرد شهادت رفیق اکرم یاری دلو ۱۳۸۷ مائویست های افغانستان... ووبیسایت پیام آزادی.

هرگاه بپذیریم که این تذکرات واقعاً متعلق به شهید یاری است، من هم می توانم با قسمتی از آن موافق باشم!! ای کاش شما که نویسنده این مضمون هستید و از یاری پیروی می کنید و یا مدعی آن هستید، در عمل آن را به کار می بستید، دهن باز نمی کردید و تهمت نمی زدید و بد نمی گفتید. لابد سند می خواهید، مقالات و نوشته هایتان پر از اتهام و بد گوئی ست، حداقل جوابی را که برای من نوشته اید یک بار دیگر از دید انتقادی بخوانید. من قبول دارم که شما شاید کتاب خوانده باشید اما به جا و درست استفاده نکرده اید، فرموده بیدل:

فیض معنی در خور تعلیم هر بی مغز نیست نشنه را چون باده نتوان دردل پیمانه ریخت

و اما چرا نوشتنم با قسمتی از آن موافقم: نخست باید پرسید این نوشته در کدام زمان نگارش یافته است، در زمانی که افغانستان تحت اشغال قرار داشته و انجام انقلاب «ملی-دموکراتیک» وظیفه انقلابیون را می ساخت و یا این که در زمان حاکمیت خاندان طلالی که انقلاب «دموکراتیک-ملی» در دستور کار قرار داشت. از آن جایی که یاری شهید قبل از اشغال کشور به وسیله روسها به شهادت رسیده بود، از قراین می توان دریافت که نوشته در زمان حاکمیت خاندان طلالی نگارش یافته است. حال وقتی چنین است، چرا چنین جا به جایی آشکاری در تضاد عمده؟ یعنی خاندان حاکم را به مثابه نماینده فئودالیزم و کمپرادوریزم به درجه دوم بردن به کدام دلیل است؟ نکند زبانم لال پای بزرگ شدن در دربار و حق نان و نمک در میان بوده باشد!!؟؟

در ثانی، در تمام مطلبی که از شهید یاری نقل نموده اید، چشم من که به سوسیال امپریالیزم شوروی به مثابه امپریالیزم غالب در افغانستان اصلاً نخورد. دلیل این کتمان سوسیال امپریالیزم شوروی در کجاست؟ آیا شهید یاری هم سطح سوادش به اندازه شما بود و نمی دانست که در کشور افغانستان در آن زمان، با در نظر داشت نقش شوروی به مثابه امپریالیزم غالب در آن، وقتی از تضاد با امپریالیزم یاد می نماید نه تنها حق ندارد تا سوسیال امپریالیزم شوروی را از قلم انداخته و بدان وسیله جنبش انقلابی را در قبال حملات احتمالی این قدرت امپریالیستی غافل ساخته خلع سلاح نماید، بلکه موظف است در تمام تحلیل ها و یادداشتها، بر نقش و اهمیت ضد انقلابی آن تأکید بیشتر نماید. نکند در اینجا هم پای همان تحلیل «اعتقاد دو طرف به دیالکتیک» در میان باشد، که قبلاً مطرح گردیده و به جای جواب، فحاشی، تهمت و افتراء به نویسنده اش ارمغان آورده است؟

ثالثاً امیدوارم دامن تهمت به یاری را آن قدر گسترش ندهید که بگوئید این تحلیل بعد از اشغال افغانستان صورت گرفته است، زیرا چنین ادعائی نه تنها تمام رشته های تان را در مورد وی پنبه خواهد ساخت، بلکه آن بیچاره را نیز بعد از اینهمه سال با بیرک میهنفروش هم هویت خواهید ساخت.

آقای مائویست! من از نوشته تان دریافت می کنم که شما درصدد تثبیت هویت یاری نیستید، از او تندبسی ساخته اید تا زیر سایه آن جایی برای خود دست و پا کنید، به همین دلیل شما حاضر نیستید تا جروبوت سازنده داشته باشید، تا جایی که از صحبت رویاروی که استاد آزاد-ل پیشنهاد دادند نه تنها ابا ورزیده شد که جوابی هم شنیده نشد.

بیانید با هم از نوشته خودتان بخوانیم که در مورد یاری چه نوشته اید:

"رفیق اکرم یاری هنوز متعلم مکتب بود که با تأثیر پذیری از برادر بزرگش رفیق صادق علی یاری آثار مارکسیستی آشنائی پیدا کرد و بعد از اندک زمانی به سلاح اندیشه های انقلابی مارکسیزم، لیننیزم و اندیشه های مائوتسه دون {اولاً این «او» بین لیننیزم و اندیشه از کجا شده و چه چیزی را می رساند و در ثانی «های» بعد از اندیشه کشف کدام یک از شما می باشد؟} مجهز گردید و در حد توان خویش به ترجمه، تفسیر، تبلیغ و ترویج آن در بین طبقات رنج دیده {رنج دیده} مردم مباردت ورزید" و بلاگ در باره اکرم یاری زیر عنوان دلاوران رزمنده {رزمنده} خلق-یادی از رفیق اکرم یاری. نوشته از شورش.

از نوشته خود شما ظاهر می گردد که یاری نخستین کاشف و مبلغ اندیشه مائو در افغانستان نبوده، او خود از برادرش آموخته و با اندیشه مائوتسه دون آشنا شده، شما چرا در نوشته تان ادعا می کنید که او بنیان گذار اندیشه مائوتسه دون در افغانستان بوده است؟

در همین مضمون سطر ششم می خوانیم "رفیق اکرم یاری در سال ۱۳۴۴ با هماهنگی، تماس و رابطه با چند محفل مترقی دیگر به ایجاد "سازمان جوانان مترقی" پرداخت و در کنگره ای که بدین مناسبت بر گذار شد، موصوف بحیث {به حیث} رهبر سازمان جوانان مترقی تعیین {تعیین} گردید" پارگراف دوم- دلاوران رزمنده {رزمنده} خلق یادی از رفیق اکرم یاری. نوشته شورش.

بهرتر است شما نوشته های خودتان را بخوانید و با رفقایتان به توافق برسید، بعد حمله کنید. من در مقاله ام همین مطلب را نوشته ام که یاری سهم خود را داشته نه به عنوان بنیان گذار اندیشه های مائوتسه دون و یا بنیان گذار "س. ج. م."

نویسنده در بخش چهارم نوشته اش من را متهم می کند که چرا گفته ام یاری بعد از سال ۱۳۵۱ به جاغوری رفت و از سیاست کناره گرفت، او در نوشته اش چنین تذکر می دهد:

(.....، آقای بنوال شما چرا وقتی از حقیقت موضوع خبر نه دارید {ندارید}، حرف میزنید {می زنید}؟ که "کی" بشما {به شما} گفته که رفیق یاری بعد از سال ۱۳۵۱ به جاغوری رفت؟ رفیق یاری در سال ۱۳۴۷ از کار معلمی اش در لیسۀ {لیسۀ} نادریه بر کنار شد. او در اوایل سال ۱۳۴۸ در شرکت "بیمۀ افغان" {بیمۀ افغان} در ده افغانان کار پیدا کرد. در اواخر سال ۱۳۴۹ مریض شد و مریضی او نیز از شدت کار، فقر مواد غذایی و بیخوابی مزمن منشا میگرفت {منشأ می گرفت} " نه مریضی مزمن عصبی که همیشه او را آزار" بدهد. در غرب اینگونه خیلی زیاد است آنرا {آن Burn out یا خستگی مزمن میگویند} {می گویند}. وعده {عده} زیادی از مهندسین {گویا زنها از این مرض معاف اند} طراح به آن مبتلا میشوند {می شوند}. در ماه قوس ۱۳۴۹ وقتی رفیق یاری به داکتر مراجعه کرده بود، داکتر معالجش گفته بود که "فقط استراحت کن و مدتی کار دماغی را کنار بگذار و کوشش کن بقدر {به قدر} کافی خواب کنی" شرکت بیمه افغان در سال ۱۳۵۳ برای سومین بار به رفیق یاری گفت که باید برای یک دوره {دوره} "مدیریت صنعتی" به خرج {خرج} شرکت به انگلستان برود. رفیق از قبول آن خود داری کرد و از کارش استعفا {استعفاء} داده و به جاغوری رفت.)

جای دیگری از مائویستها به شرح زیر، چنین آمده:

" رفیق اکرم یاری در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۲ عازم جاغوری میشود {می شود} و کار انقلابی را در بین دهقانان آغاز میکند {می کند} " دلاوران رزمنده {رزمنده} خلق "یادی از رفیق اکرم " ۱۳ اپریل ۲۰۱۰. (اکرم یاری " ستاره {ستاره} شرق " در صفحه Facebook " سرداران نام آور هزاره" باز آمده " رفیق اکرم یاری در سالها ۱۳۵۷-۱۳۵۲ عازم جاغوری گردید.)

شما اولاً نوشته های قبلی خودتان را بخوانید بعد از عدم آگاهی من و یا دیگران عصبی شوید و بیراه بگوئید. شما نوشته اید رفیق یاری در سال ۱۳۴۷ از وظیفۀ معلمی اش بر کنار شد و در اوایل سال ۱۳۴۸ در شرکت سهامی «بیمۀ افغان» کار گرفت. شما با این قصه شخصیت یاری را زیر سؤال می برید. زمان ظاهر شاه قانون بود کسانی که بعد از ختم تحصیل معلمی می کردند باید شش سال داخل خدمت می بودند و معلمی می کردند. اگر هر ملحوظی که باعث سکتگی این مدت می شد شخص مورد نظر را به عسکری سوق می دادند. تاجائی که شواهد در دست است یاری همدوره شاد روان "نور محمد تابش" و "ا-ث" بود که هر سه آنها در لیسۀ نادریه تدریس می کردند و سال ۱۳۴۴ فارغ التحصیل شده بودند، به این حساب وقتی ایشان برکنار شدند باید عسکری می رفتند، اما شما گفته اید که در بیمه کار گرفتند. طبعاً یاری به دلیلی بر کنار شده بود که ضبط احوالات دوره شاه او را عنصر مطلوب نمی دانست، حالا این که او در بیمه کار گرفته بود مورد سؤال است، بیمه ای که زیر نظارت دولت افغانستان و انگلستان بود. سابقۀ این بیمه را با هم از نظر میگذرانیم:

(در سال ۱۳۴۲ طرح یک بیمۀ افغانی بنا بر ضرورت اقتصادی کشور ریخته شد و یک سال بعد یعنی در ۱۳۴۳ اولین مؤسسۀ افغانی به نام " دافغانی بیمه سهامی شرکت " تأسیس شد. چون در آن وقت تأسیس همچو یک ارگان در کشور پیش بینی نگردیده بود، بنا برین دولت به خاطر پیش برد منجمنت "مدیریت" این مؤسسه یک هیأت را به اروپا فرستاد تا با یکی از شرکت های خارجی این مؤسسه به صورت شریکی پیش برده شود. این هیأت با یکی از

شرکت های بیمه انگلستان به نام «گاردین اکسچنج» به توافق رسید که در این شرکت ۴۹ فیصد سهم شرکت انگلیسی و ۵۱ فیصد سهم تجار افغانی بود و با سرمایه ابتدائی ۱۵ میلیون افغانی در کابل تأسیس گردید. و بلاگ اقتصاد و مدیریت، اداره و حسابداری .

سابقه تاریخی این کمپنی انگلیسی در بخش دیگری به زبان انگلیسی چنین آمده:

" کمپنی بیمه رویال اکسچنج در سال ۱۷۲۰ میلادی تأسیس گردید و کمپنی گاردین اکسچنج در سال ۱۸۲۱ میلادی تأسیس شد. در سال ۱۹۶۸ میلادی باهم شدند و نام " گاردین رویال اکسچنج " را روی کمپنی گذاشتند. "

شما می دانید که شرکت های بیمه با چه روشهایی به چور و چپاول مردم می پردازند و سرمایه های گزافی دارند، حتماً موثر دارید و یا یکی از دوستانتان دارند و بیمه هم دارید با چه شگردهای هر ساله قیمت را بالا می برند، زیر بهانه های مختلف، کوله این که شرکت بیمه یعنی محل غارت و دزدی. آقای محترم نویسنده، کسی را که وزارت معارف از وظیفه معلمی به دستور مقامات اخراج کرده، به خاطر عقایدش، به خاطر کمونیست بودنش، به خاطر توانمندی او در سازمان دهی اش؛ با این سابقه سوء - از دید مدافعان سرمایه- بیمه به چه عنوان او را استخدام کرد؟ بیمه ای که زیر نظارت دو دستگاه اطلاعاتی قرار دارد و باید تأمین کننده منافع دولت و سرمایه داران باشد. چگونه ممکن است که بدون در نظر داشت سابقه افراد آنها را استخدام کنند؟ شاید یکی نفوذ کند و اسنادی تهیه کند تا شگردهای بیمه را افشاء کند، هیچ گاهی نمی تواند عنصر نابابی به علت موجودیت کنترل دودستگاه استخباراتی درجائی کارمند شود، مگر این که مورد قبول آنها باشد. شما چی می گوئید؟ اگر یاری توانسته بود که در داخل این دستگاه نفوذ کند تا زد و بند های بیمه را افشاء کند، شما و یا کس دیگری از رفقای تان سندی دارید که مبین کار نفوذی یاری باشد؟

از آن گذشته می پذیریم که یاری به مانند تمام عناصر انقلابی دیگر، انسانی بود صادق، زحمتکش و با پشتکار. از آنجائی که در یک بیمه ای مانند «بیمه افغان» یک جانب سرمایه های انحصاری - صاحبان بیمه- سنگر گرفته و طرف دیگر کمپرادورانی که به مثابه تاجر دلال اموال خود را بیمه می نمودند، سوالی به وجود می آید که شهید یاری این توانائی و صداقت خود را در خدمت کدام یک از آنها قرار داده بود: به مثابه کارمند بیمه در خدمت سرمایه های انحصاری و یا از موضع یک عنصر انقلابی نقطه مقابل آن، فقط مشکلی که به وجود می آید طرف مقابل هم کمپرادور بوده نه مردم افغانستان. کدام یک: **خادم سرمایه انحصاری و یا مدافع منافع کمپرادوریزم که اکثریت آنها با دربار نیز بی ارتباط نبودند.**

در اینجا نمی توانید بنویسید که یاری از منافع مردم دفاع می نمود، زیرا در آن صورت به مثابه فرد نامطلوب از طرف بیمه هیچ گاهی چانس ادامه کار نمی یافت، در حالی که شما خود مدعی هستید که گویا مقامات بیمه از وی چنان راضی بودند که وی را می خواستند در همان رشته جهت فراگیری تربیت مسلکی بورس انگلستان نیز بدهند.

فکر نمی کنید با این زندگینامه ای که برای شهید یاری می سازید، بزرگترین دشمنی ها را در حق وی روا می دارید؟ به خصوص وقتی سال ۱۳۴۷ هـ و خروش شعله ئی ها را در آخر جوزای همان سال به یاد می آوریم و می بینیم که عدالت ارتجاع برای شعله ئی ها از ۳ سال تا ۱۳ سال حبس تعیین می نماید، به زعم شما رهبر جریان و رهبر سازمان هدایتگر آن، با تقرر در بیمه به عوض رفتن در خدمت عسکری آیا همان مثل «هم غازی، هم شهید و هم زنده و سلامت در خانه» را در اذهان تداعی نمی نماید؟ آیا مگر نه این است که به جای مجازات، مکافات ها و فرش قرمز سر راهش پهن می گردد؟ آیا می دانید چه کسانی از انجام خدمت عسکری معاف بودند؟ اگر نمی دانید، لوايح آن دوران را بخوانید تا بدانید که فقط اعضای خاندان سلطنتی و متعلقین دربار از چنین امکان و امتیازی برخوردار بودند.

بیانید در برخوردها، بیش از این با آبروی دیگران، به خصوص آنهایی که در قید حیات نیستند تا از نسبت های دروغ شما تبراء جویند، بازی نکنید. آنها را بگذارید تا در همان گور های ناپیدای شان مانده، به نیکوئی از طرف

مردم یاد کردند؛ در غیر آن شاید خود ندانید که با این دفاع تان چگونه آنها را لای چرخهای قضاوت بیرحمانه تاریخ خرد می نمایند. شاید هم آگاهانه و به غرض خرد شدن آنها به چنین کاری آغاز نموده اید.

در صفحه سوم بخش چهارم نوشته مانیست‌ها علت رفتن یاری به جاغوری چنین بیان شده:

" رفیق یاری به این دلیل بجاغوری **{به جاغوری}** رفت تا در آنجا در بین دهقانان نفوذ و جاغوری را به کوه های "جین گان شانگ" افغانستان مبدل کند،...."

آیا یاری توانست جاغوری را به پایگاه نبرد و مقاومت تبدیل کند؟ با کدام تشکیلات و با چه نامی؟ هرگاه چنین سنگری وجود می داشت آیا دولت خلقی ها می توانستند، او را دستگیر کنند؟ و آیا این دژ توان حفظ و نگهداشت آثار او را داشتند؟ از آن گذشته نمی دانم شما گاهی به «پس منظر تاریخی»، «با طرد اپورتونیسیم...» و «انقلاب سرخ است یا اکونومیزم خرده بورژوازی» هیچ گاهی نظر انداخته اید و یا خیر؟ و آیا می دانید که در اثر اخیر که منسوب به یاری شهید است «رفتن به روستا» زیر عنوان «اکونومیزم خرده بورژوازی» نقد گردیده است؟ این سیاست «کوسه ریش پهن» از کجا سر در آورده است که از یک طرف «س. ج. م.» یعنی سازمان تحت رهبری شهید یاری در زمانش دو دسته به اتحادیه محصلان چسبیده مخالفان را «اکونومیست» و «خرده بورژوا» برچسب می زد و از طرف دیگر خودش نه به علت کناره گیری از سیاست، بلکه به غرض کار در روستا تشریف برده بودند. از ماحصل کارشان امیدوارم خود را قلمداد ننمایید، که بینی بریدگی از این بیشتر نمی شود.

به ادامه مطلب بالا برای این که نشان بدهند که یاری فعالانه دست اندر کار سیاسی بوده چنین گفته اند:

"بعد از سقوط جاغوری در بهار ۱۳۵۸ مالاها در نظر داشتند به جان شعله ای **{شعله نی}** ها بیافتند **{بیفتند}**. یکی از آنها گفته بود " یک آوازه بیاندازید **{بیندازید}** که اکرم یاری آزاد شده و بخانه **{به خانه}** برگشته است" به مجردیکه **{مجردی که}** این آوازه در جاغوری بلند شده بود چند دهقان **{سرانجام چند دهقان}** در همان روز بنا به رسم سنتی مذهبی ها یک گوسفند و یا یک بز و یا یک نان را "نذر" کرده بودند. میگویند **{می گویند}** یک هفته بعد یک دهقان دیگر از یک روستا **{روستای}** دور افتاده **{افتاده}** جاغوری با یک گوساله بسوی **{به سوی}** خانه **{خانه}** یاری میرفت **{می رفت}**. کسی پرسیده بود که به کجا میروید **{می روید}**. چه عجب استفاده از صیغه جمع برای دهقان؟ دهقان جواب داده بود که "شنیده ام اکرم یاری آمده، می روم این گوساله را در قدمش نذر میکنم **{می کنم}** که خدا درد و بلا را از او دور نگه دارد". بنظر **{به نظر}** ما کسی که از سیاست کناره **{گیری}** کند به این اندازه محبوب دهقانان و زحمتکشان نمیشود **{نمی شود}**. این یک داستان معروف **{از چند تن پرسیدم، با تأسف به غیر از شما دیگر شعله نی های جاغوری از این داستان پر شور مطلع نبودند}** دربین شعله ای **{شعله نی}** ها **{های}** جاغوری است که میگویند **{می گویند}** پدر یکی از رفقا **{رفقاء}** به پسرهایش که شعله ای **{شعله نی}** شده بودند میگفت **{می گفت}**:

بچه عبدالله شمار ایلیستیک (واژه **{واژه}** دیالکتیک را فراموش می کرد **{می کرد}**) درس میدهد **{می دهد}** و کافر میسازد **{می سازد}**، از او تا میتوانید **{می توانید}** دوری کنید. میگویند **{می گویند}** پدر آن رفقا **{رفقاء}** یک روز در بازار سنگماشه "مرکز جاغوری" می بیند که رفیق یاری چادرش را بر زمین پهن کرده و با دهقانان بروی **{بر روی}** آن نشسته و صحبت دارد. او هم دربین جمعیت ایستاده میشود **{می شود}** و به حرف های او گوش میدهد **{می دهد}**. حرف های او چنان به دل دردناک این دهقان اثر میکند **{می کند}** که شب به پسرانش میگوید **{می گوید}**:

امام زمان همین اکرم یاری است، اگر هم نباشد از او کمتر نیست."

با این شرحی که از کارنامه سیاسی یاری می دهد سوالی مطرح می کند:

" آقای بنوال! شما به کارها سیاست میگوید **{می گویند}** یا کناره گیری از سیاست؟"

" آقای بنوال؛ شما اگر آدم صادقی می بودید، صادق چه که حتی صداقت یک خرده بورژوازی شجاع "کانادایی" {حالا چرا کانادایی؟!} را میداشتید {می داشتید} فحاشی لمپانه {لمپانه} سید غلام علی مشرف (زیر نامهای سید حسین موسوی، آزاد، احمد برومند، جاوید، خالقداد پغمانی، محک باستانی) و مریدش کبیر "توخی" و "شاطر" هردو (میرویس محمودی) را نادیده گرفته و هرزه گی {هرزگی} این سه موجود اوباش را انکار نمی کردید {نمی کردید}. شما نتنها {نه تنها} این مسله {مساله} را انکار میکنید {می کنید}، بلکه سید غلام علی مشرف این جاسوس بیعار و شرف باخته "NSA" را که زیر نام احمد برومند" حتی از کسب و کار هتل داری و سماوارچی گری {تا جایی که از نوشته احمد برومند بر می آید نامبرده که جنگی را آغاز و خود را جبونانه عقب کشید از هتل ۵ ستاره نام برده است و اما این که از چه زمان تا حالا گردانندگی یک هتل ۵ ستاره، سماوارچی گری شده است، چرا شده است و چه چیزی در قفای آن کتمان می گردد، شاید امام زمان و پیروانش آن را بدانند} مخالفینش هم به بادارانش گزارش میدهند {می دهند}، نادیده گرفته و بر ما تهمت میزنید {می زنید} که دیگران را فحش داده ایم، آیا متوجه این سقوط هولناک وجدان تان هستی؟! اگر {تأکید از من است پ. ب. ب.} سید غلام علی مشرف برای "NSA" جاسوسی میکند {می کند}، شما که او را حمایه میکنید {می کنید} درین معامله چه مقامی دارید؟..."

این شیوه توضیح شماست؟ اولاً که شما برای یک فرد چندین نام داده اید؛ که این نامها متعلق به افراد مختلف است و شما که سیستم پیشرفته کمپیوتری هم دارید، نوشته ها و شیوه بیان این افراد را نتوانسته اید از هم تشخیص بدهید، قابل تأسف است، به هر حال شما تصمیم خود را گرفته اید، و مرغ شما یک لنگ دارد و به اصطلاح «مرد» از گیش نمی گردد، بهتر که در همین جهالت باقی بمانید. حالا اگر بگوئید، شما که مشرف را به جاسوسی برای "NSA" زیر نام احمد برومند متهم کرده اید، گزارش این قضیه را از کجا به دست آورده اید؟ در ضمن اگر شما مطمئن هستید که مشرف کارمند آن دستگاه بوده چرا در موقع طرح سؤال تان کلمه شرطیه "اگر" را آورده اید و پرسیده اید؛ «اگر سید غلام علی مشرف برای "NSA" جاسوسی میکند {می کند}، در این معادله من چه مقامی دارم؟» پس مطمئن نیستید والا نمی گفتید "اگر"، می ماند مقام من؛ شما خود همه کاره اید، مقامها را شما می دهید، دست شما درد نکند هر مقامی که می دهید به فکر خرج امریکا و اروپا باشید. هر چه کرمتان بود قبول است. راستی حضور شما در همه جا محسوس است، از کدام مجری؟ چگونه قابل توضیح است؟ اینکه مشرف گزارش می داد، زیر نام احمد برومند شما چه کاره بودید؟ شخص گزارش گیر که نبودید؟ شما به اشتباه زنده یاد اکرم یاری را امام زمان گفته اید، این موقف زبینه شماست، زیرا در همه جا حضور دارید، او را بگذارید که یک کمونیست، یک شعله نی ویکی از بنیان گذاران "س. ج. م." باشد نه امام زمان.

آقای مائویست با عصبانیت می نویسد؛ در مورد نوشته های ما که می گوید "بی محتوی و پر ادعا"، کاش دانش می داشتی که قضاوت می کردی. نویسنده بزرگوار! شما به همین نوشته تان دقت کنید در باره عالم و آدم صحبت کرده اید اما به آنچه سؤال اصلی بوده نپرداخته اید. کار برد کلمات و آوردن نقل قولها کمک کننده نیست، مگر این که بیان کننده باشند. شما باز سؤال کرده اید :

"اما از جانب دیگر این نیز یک سوال {سؤال} است که چرا آقای پیکار {پیکار} بنوال تا این حد دشمن "سازمان جوانان مترقی" و " رفیق اکرم یاری و رفیق صادق یاری" می باشد {می باشد}؟" صفحه هفت بخش چهار. من در مورد سازمان جوانان چه گفته ام که نماد دشمنی باشد؟ اگر سؤالی کرده ام شما چرا عصبی شده اید؟ بار امانت این جنبش مگر بر دوش شماست؟ اگر چنین باشد واقعاً بر دوش خطاست "تعبیری از حافظ و از بیدل" من در کجای نوشته ام از زنده یاد صادق یاری چیزی گفته ام؟ این تهمت است، شما همان بخش را نشان بدهید. بعد لافیده اید که خط اکرم یاری بار دیگر به صحنه برگشته. مگر این گفته شما نمی رساند که تا حالا نبوده که برگشته، شما تهمت

می زیند، شما مائویست هستید نه مائوتسه دون اندیشه . یاری ها مائویست نبودند، ادعاست ، والا حضور تان را در افغانستان در طول سالهای جنگ آزادیبخش مردم افغانستان و در شرائط فعلی نشان بدهید، بیخود مدعی هستید. شما جز ادعا و تهمت کاری ندارید. به تارنما هایتان توجه کنید بیشترین مقالات و نوشته هایتان علیه کسانییست که تا پای جان رفته اند و در صدد بد نام کردن رهبران جنبش هستید.

آقای مائویست در قسمت اخیر نوشته شان یک نظر تئوریک و فلسفی داده اند که باز هم به موضوع مورد بحث تعلق ندارد، در ضمن توصیه کرده اند که درباره تضاد مائو را بخوانم، چشم! این کار را باز هم می کنم ای کاش شهید یاری هم زنده می بود تا وی هم به آن دوباره مراجعه می کرد و در تحلیل تضاد ها طبقات حاکم را در پناه تحلیل فلسفی شان حفظ نمی کردند و صد ای کاش که شما هم آن را نه یک بار بلکه باربار آنهم نزد استاد دانائی بخوانید تا وقتی می خواهید از زبان شهید یاری نقل قولی بیرون دهید، برایش بینی بریدگی و هم هویتی با ببرک میهنفروش به وجود نیارید. زیرا این فقط خلق و پرچم و سخنرانان آنان بود که حین تحلیل دوست و دشمن، نمی خواستند و نمی توانستند از سوسیال امپریالیزم شوروی نام ببرند.

آقای مائویست، مگر من در مورد عدم موجودیت تضاد در "س. ج. م." ویا «شعله جاوید» چیزی گفته ویا آن را یک دست و بدون زمینه های دیالکتیک از لحاظ تکامل خوانده ام که حمله کرده اید؟ به شما توصیه می کنم که نوشته های خودتان را بخوانید، و به آنچه مطرح است جواب بدهید و استدلال خود را بنویسید، حکم صادر نکنید، باکسانی که شما در افتاده اید ره به جایی نمی برید، با مجید، فیض، مینا، پویا، بهمن و..... من نوشتم شهید، اینها در قلب مردم ما جا دارند، زنده در تاریخ اند. فقط عده متقلب و دروغگو می خواهند نام و شخصیت آنها را آلوده کنند و می خواهند از «یاری کمونیست» «امام زمان» بسازند. تلاشی عبث و من با بیستی از حافظ صحبتیم را تمام میکنم:

ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه تست عرض خود می بری و زحمت ما می داری

پایان پیکان "بنوال"

یادداشت:

۱) مطالبی که در داخل علامت } با رنگ سرخ آمده اند، تصحیح اغلاط املائی «مائویست» ها می باشد و آنهایی که در داخل همین علامت به رنگ آبی نشان داده شده اند، جملات معترضه ایست از این قلم که ممکن در آینده ها بیشتر به آنها پرداخته شود. آنهم بدین شرط که «مائویست ها» اندکی برسواد خویش بیفزایند، تا من مجبور نباشم هر نقل از آنها را به مانند «تارچتکه ئی» بسازم.

۲) لینک قسمت اول این مقاله:

<http://www.afgazad.com/Siasi-13/122313-PB-Maoiest-Haaie-Afg-Dochaar-Ashofta-Fekry.pdf>

پ. ب.